

ادبیات کودک را از سیاست گزیری نیست

سیاست یکی از موضوع‌های مناقشه برانگیز است و ادبیات سیاسی هم همین ویژگی را دارد؛ به خصوص وقتی که قید کودک و نوجوان هم به آن اضافه شده باشد. پژوهشنامه این موضوع را در میزگردی با حضور ناصر ایرانی، جواد محقق و علی اصغر سیدآبادی مورد بررسی قرار داده است. در این میزگرد درباره رابطه سیاست و ادبیات کودک، بایدها و نبایدها و ویژگی‌های ادبیات سیاسی برای کودکان و نوجوانان بحث شده است.

دارند که بچه‌ها با این موضوع‌ها درگیرند و بنابراین، آفرینندگان ادبیات کودک و نوجوان، می‌توانند به مخاطبان‌شان کمک کنند تا در این زمینه‌ها، آگاهی بیشتری بیابند و راه درست را انتخاب کنند. بد نیست از این جا شروع کنیم. محقق: در این واقعیت که سیاست و دانش سیاسی،

سیدآبادی: درباره رابطه کودکان و نوجوانان و سیاست، دو نظر عمده وجود دارد. بعضی‌ها معتقدند که سیاست و مفاهیم وابسته به آن، مفاهیمی بزرگسالانه‌اند که اگر ما در حیطه ادبیات کودک وارد این حوزه‌ها بشویم، بچه‌ها را از دنیای خودشان دور کرده‌ایم. بعضی دیگر هم اعتقاد



مقولاتی بزرگسالانه‌اند. شکی نیست. اما به هر حال، کودکان ما در فضایی بزرگ می‌شوند که همین بزرگسالان سیاستمدار یا سیاست‌یاز برای آن‌ها تدارک می‌بینند. همه برنامه‌های علمی، آموزشی، تفریحی، فرهنگی، مطبوعات و غیره را هم همین بزرگسالان برای کودکان تدارک می‌بینند و نوشتن، سرودن و غیره را هم باز همان‌ها برای بچه‌ها انجام می‌دهند. در نتیجه، کودکان ما چه بخواهند و چه نخواهند، از دانش و بینش و کنش‌های سیاسی بزرگسالان تأثیر می‌پذیرند. به نظر من، هر تحول یا افساد و اصلاحی که در عرصه بزرگسالان صورت بگیرد، تبعاتش هم به کودکان کشیده خواهد شد و به این دلیل که سیاست مقوله‌ای بزرگسالانه است و به کودکان ارتباطی ندارد، نمی‌شود آن را نادیده گرفت و یا به آن سپرداخت. البته شیوه‌های پرداختن به سیاست برای کودکان، قابل بحث است.

ایرانی: در همین زمینه، سه نکته به نظرم می‌آید که عرض می‌کنم.

نکته اول این است که سیاست از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی انسان است و تقریباً هیچ کس گریزی از آن ندارد. سیاست خواه ناخواه دامن همه را می‌گیرد. به گونه‌ای که حتی هنرمندانی که در سیاست دخالت نمی‌کنند، با دخالت نکردن در سیاست، در سیاست دخالت می‌کنند! در تاریخ ادبیات دنیا هم تا جایی که بنده اندکی اطلاع دارم، همیشه موضوع‌ها، مفاهیم و مضامین سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفته. منتهی تجربه‌های سیاسی و موقعیت‌های خاص سیاسی، در ادبیات استعلا می‌یابد و از آن‌ها حقایق عام و جهان‌گستر استخراج می‌شود. به عنوان مثال، اگر یک رویداد سیاسی که به یک دوره و یک شرایط خاص مربوط می‌شود، همان طور بدون تغییر وارد متون ادبی شود، کاربردی مقطعی و محدود پیدا می‌کند و فقط برای کسانی که در آن رویداد حضور دارند، جالب

توجه خواهد بود و در زمان‌ها و شرایط دیگر به کار کسی نمی‌آید. حال آن که در شاهکارهای بزرگ ادبی، از این قبیل رویدادها، معناها و مفاهیم بزرگی استخراج شده که برای همه آدم‌ها در تمام دوران‌ها زیبا و جذاب و بصیرت‌بخش است. در واقع، در چنین آثاری تجربه‌های خاص و محدود به یک مقطع زمانی، به تجربه‌ای عام و همه‌زمانی تبدیل می‌شود. این همان چیزی است که به آن می‌گویند استعلا یافتن در ادبیات. مثلاً فرض کنید شکسپیر، براساس یک شخصیت و رویداد تاریخی خاص، نمایشنامه جولیس سزار را ساخته، ولی وقتی جولیس سزار نمایشنامه شکسپیر را با جولیس سزار تاریخی مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم تفاوت‌های چشم‌گیری بین آن دو وجود دارد. در این جا با یک انسان با ابعاد انسانی بسیار وسیع‌تر، گسترده‌تر، عمیق‌تر و ژرف‌تر روبه‌رو می‌شویم و به طور کلی با عرصه‌هایی از هستی روبه‌رو می‌شویم که دیگر محدود نمی‌شود به آن رویداد تاریخی خاص، بلکه در تمام دوره‌ها و از جمله در همین دوره‌ای که ما داریم زندگی می‌کنیم نیز به بخش‌هایی از علائق و نیازهای ما پاسخ می‌دهد.

نکته دوم این که چون بحث در مورد ادبیات کودک و نوجوان است، خواننده همواره باید تجربه مشترکی با نویسنده یا با اثر داشته باشد. در غیر این صورت، نمی‌تواند اثر را بفهمد و از آن لذت ببرد. اگر مفاهیمی که در اثر تصویر شده، از دایره فهم خواننده بیرون باشد، او متوجه چیزی نمی‌شود. خواننده باید تجربه مشترک داشته باشد با آن تجربه‌ای که در اثر ادبی تصویر شده است. بنابراین، باید توجه داشته باشیم که بسیاری از تجربه‌های سیاسی بشر، همان طور که آقای محقق گفتند، اصلاً از فهم و علائق و زندگی کودک خارج است. البته، در مورد نوجوانان مسئله کمی فرق می‌کند و آن‌ها در سنی هستند که آرام آرام شروع می‌کنند به درک و تجربه مسایل سیاسی. در هر

می‌شوند. حداقل این که دبیرستانی‌ها تا زمان گرفتن دبلیم، نوجوان به حساب می‌آیند و با توجه به این که این‌ها حق رأی دارند و می‌توانند در انتخابات شرکت کنند یا سربازی بروند، عملاً وارد حیطه رسمی اجتماع شده‌اند. با این حساب، بحث ضرورت یا عدم ضرورت سیاسی نویسی برای نوجوانان منتفی است، یعنی نه تنها اشکالی ندارد، بلکه لازم هم هست، اما این را نباید با این شدت و



نواد محقق

جدت درباره کتاب‌های کودکان هم به کار برد. ایرانی: به نظر من لازم است نکته‌ای را هم در نظر داشته باشیم. ببینید، ما دو نوع ادبیات داریم؛ ادبیات ناب و ادبیات آموزشی. ادبیات محض، هدفی جز خودش ندارد. یک چیز خودبسنده است و به یک نیاز عالی انسانی جواب می‌دهد. لازم نیست در خدمت چیز دیگری باشد یا فایده دیگری داشته باشد که البته دارد. مثالی می‌زنم. هدف کشاورز از کشاورزی، کشت و به دست آوردن گندم است، اما از قبل گندم، گاه هم به دست می‌آورد. ادبیات مثل همین گندم است و فایده‌های دیگرش ثانوی است،

صورت، نمی‌توانیم این جنبه‌های عمومی از زندگی اجتماعی را از دید کودکان و نوجوانان پنهان کنیم. ولی این‌ها باید به گونه‌ای بیان شود که در حد فهم و حس کودک و نوجوان باشد. تا او بتواند ارتباط حسی با اثر هنری برقرار کند و دست کم معنای کلی آن را بفهمد. مثالی می‌آورم تا نظرم را دقیق‌تر بیان کرده باشم: کودکان و نوجوانان شاید نتوانند متن اصلی نمایشنامه‌ای هم چون جولیس سزار را بخوانند و مفاهیم عالی و عمیق آن را درک کنند، ولی می‌توانند متنی از آن را که با توجه به فهم و دلبستگی‌های کودک و نوجوان ساده شده است، بخوانند و از آن لذت ببرند. نکته سوم این که در کشور ما، سیاست بر همه چیز سیطره دارد. در واقع می‌شود گفت آن جنبه‌هایی از زندگی هم که نباید سیاسی باشند، متأسفانه سیاسی می‌شوند و این البته اشکالات بسیاری به وجود می‌آورد. این مسئله گریبان ادبیات ما را به طور کلی و ادبیات کودک و نوجوان را هم تا حدودی گرفته. بنابراین من تصور می‌کنم این موضوع را باید در بحث‌مان لحاظ کنیم؛ مخصوصاً حالا که محور بحث ما رابطه ادبیات کودک و نوجوان با سیاست است.

محقق: به نظر من، این رابطه بیشتر به حوزه ادبیات نوجوانان مربوط می‌شود تا ادبیات کودک. همان‌طور که آقای ایرانی اشاره کردند، بحث یک مقداری متفاوت می‌شود. نوجوان‌ها در سن و سالی هستند که می‌توانند بعضی از مفاهیم و حرکت‌های سیاسی را بفهمند و حتی در آن مشارکت داشته باشند؛ به خصوص اگر با نظریه آن دسته از روان‌شناسان موافق باشیم که سن نوجوانی را تا نوزده، بیست سالگی بالا می‌برند. تقسیم‌بندی‌های کانون پرورش فکری، سن نوجوانی را تا دوره راهنمایی در نظر می‌گیرد، در حالی که بعضی از روان‌شناس‌ها تا نوزده، بیست سالگی را هم سن نوجوانی می‌دانند. در واقع، دانشجویان سال اول و دوم دانشگاه هم به نوعی نوجوان محسوب

می‌شود گفت که هیچ نظامی وجود ندارد که نخواهد دانش‌آموزان را در دوره‌های مختلف آموزشی، به نوعی با رفتارهای سیاسی آشنا کند. این که آیا آن رفتار یا آن هدف سیاسی پسندیده هست یا نه، بحث دیگری است. اما از آن جا که عام‌ترین معنی سیاست، به رفتار اجتماعی مردم در یک مجموعه ملی و میهنی مربوط می‌شود که باید در جهت حفظ و حراست از کیان فرهنگی، اعتقادی و نیز مرزهای جغرافیایی آن مجموعه

● حتی آن‌هایی که تصور می‌کنند آدم‌های سیاسی نیستند، به نوعی با غیرسیاسی بودن خودشان، کار سیاسی می‌کنند و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری سیاسی دارند. خود این، نوعی حرکت سیاسی است.

تلاش کند، هیچ کس نمی‌تواند مدعی باشد که خارج از این برنامه زندگی می‌کند. حتی آن‌هایی که تصور می‌کنند آدم‌های سیاسی نیستند، به نوعی با غیرسیاسی بودن خودشان، کار سیاسی می‌کنند و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری سیاسی دارند. خود این، نوعی حرکت سیاسی است. در مجموعه‌های آموزشی هر کشوری هم وضع آموزش بچه‌هایی که برای آینده جامعه پرورش پیدا می‌کنند، باید مشخص بشود؛ چرا که بزرگان سیاسی هر کشوری معمولاً از میان همین مردم بیرون می‌آید. همین مسئله آموزش سیاسی و نه آموزش حزبی و سیاسی‌کاری و سیاست‌بازی، باید در مدارس ابتدایی، آغاز و نهادینه بشود و به دور از آفت‌های موجود یا دست کم با حداقل تلفات به اجرا در آید. وقتی شما از تکلیف صحبت می‌کنید، چه تکلیف اعتقادی، چه تکلیف اجتماعی، مثلاً از حق رأی دادن،

مثل همان گاه که گفتیم از گندم به دست می‌آید. انسان ادبیات را می‌آفریند؛ چون به خود آن نیاز دارد، حالا اگر فایده آموزشی یا تربیتی هم در آن باشد، چه بهتر. منظوری بحث هنر برای هنر نیست، اما ادبیات آموزشی گونه نازل‌تری از ادبیات است. اگر نویسنده‌ای قصد داشته باشد که مطلب خاصی را آموزش بدهد، مثلاً یکی از همین جنبه‌های متعدد سیاست را، می‌باید از ادبیات آموزشی استفاده کند. یک نمونه عالی در این زمینه، لئو تولستوی است که برای تعلیم اصول عالی اخلاقی از ادبیات استفاده کرده. ادبیات آموزشی معمولاً برای کسانی ساخته می‌شود که در سن آموزش هستند؛ یعنی همان کودکان و نوجوانان.

سیدآبادی: وقتی از سیاست صحبت می‌کنیم، می‌توانیم دو سطح را از هم تفکیک کنیم: یکی سطح عامش که همان مشارکت سیاسی و مثلاً شرکت در انتخابات است و این که حضور داشته باشند و در سرنوشت خودشان دخالت بکنند. سطح دیگر این است که رفتار سیاسی خاصی داشته باشند. به نظر من بد نیست قبل از پرداختن به این مقوله در ادبیات کودکان و نوجوان، آفت‌هایی را که امکان دارد با ورود این گروه سنی به حیطه سیاست، دامن‌گیرشان شود، بررسی کنیم. البته، بعضی‌ها معتقدند که این امر، بچه‌ها را برای آینده بهتری که می‌توانند داشته باشند، آماده می‌کند. شاید این تمرینی باشد بر آن‌ها؛ چون اگر اشتباه بکنند، فرصت جبران آن را خواهند داشت. از طرفی، سیاست می‌تواند موضوع ادبیات باشد و احتمالاً هیچ فرقی با موضوع‌های دیگر ندارد. البته در ادبیات کودک، شاید به سبب ملاحظات که خود کودکان بر ما تحمیل می‌کنند، کمی تفاوت داشته باشد.

محقق: سیاست هم مثل تربیت و بعضی مقولات دیگر، مفهوم وسیع و گسترده‌ای است و مباحث مختلفی در آن قابلیت طرح و گفت‌وگو دارد. تقریباً

از دیگر‌پذیری یا خود محوری و بسیاری مفاهیم دیگر مثل آزادی، مدارا، خویشتن‌داری، بلندنظری و... سخن می‌گویید. همه این‌ها به نوعی آموزش سیاسی است. این‌هاست که رفتار سیاسی را می‌سازد، حتی به نظرم وقتی ما مباحث اخلاقی را مطرح می‌کنیم، به نوعی کار سیاسی می‌کنیم. برای این که بسیاری از چیزهایی که به عنوان فضیلت‌های اخلاقی نام می‌بریم، رفتار سیاسی ما را شکل می‌دهد. اگر ما در اخلاق بیاموزیم که دیگران و آرا و عقایدشان را تحمل بکنیم، این روی رفتار سیاسی ما هم تأثیر خواهد گذاشت. اگر صفا و صداقت و حق‌پذیری و بلند نظری و آزادگی و امثال این‌ها را تعلیم ببینیم، در واقع آموزش سیاسی می‌بینیم. بدون اخلاق، اصولاً سیاست همان سیاست بازی خواهد شد و یکی از مشکلاتی که نوجوانان ما با آن مواجه‌اند، این است که به جای آشنا شدن با چهره‌های واقعی سیاسی که از نظر اخلاقی هم آدم‌های منزه‌ی هستند، گاه به دلیل تبلیغات مطبوعاتی و حزبی و گروهی، با شخصیت‌هایی آشنا می‌شوند و از آن‌ها الگو می‌گیرند که در واقع سیاست بازند تا سیاست‌مدار و به نظرم این یکی از اشکالات اساسی در مسئله آموزش‌های غیرمستقیم سیاسی ماست. در هر حال، ما در ارتباط با جامعه تکلیفی و حقوقی داریم و چون هیچ حقی بدون تکلیف و هیچ تکلیفی بدون حق قابل بحث نیست، این است که آموختن محدوده این حق و تکلیف و کنش و واکنش‌هایی که کودکان ما در جامعه باید داشته باشند، از جدی‌ترین وظایفی است که مسئولان فرهنگی ما اعم از متولیان آموزش رسمی یا غیررسمی شاعران، نویسندگان، فرهیختگان، مطبوعات، رسانه‌های صوتی - تصویری، مساجد، خانواده‌ها و... به عهده دارند. من نمی‌توانم بپذیرم که ما نوعی ادبیات متعالی داریم که هیچ نوع آموزشی نمی‌دهد؛ چون مطلقاً نمی‌شود چیزی بیان بشود و آموزشی در آن

نباشد. البته ممکن است نویسنده نیت آموزشی نداشته باشد. او کار خودش را می‌کند. یکی از بهترین نمونه‌های ادبیات سیاسی، سووشون خاتم دانشور است که بخشی از تاریخ یک برهه ما را بیان می‌کند، اما بسیار هنرمندانه که من وقتی این کتاب را در دوران نوجوانی خواندم، به هیچ وجه حس نکردم که دارم یک کتاب سیاسی می‌خوانم، اما بعدها که به این کتاب مراجعه کردم، ارتباط حسی نزدیک‌تری با وقایع مطرح شده در آن داشتم. به هر حال، همان طور که آقای سیدآبادی هم اشاره کردند، سیاست هم موضوعی مثل یقیه موضوعات است که ادبیات می‌تواند به آن بپردازد. هر قدر این موضوع هنرمندانه‌تر پرداخت بشود، از حالت کلیشه‌ای و شعاری دور و به ادبیات ناب نزدیک‌تر می‌شود و هر قدر حزبی‌تر و سازمانی‌تر و بخشنامه‌ای‌تر باشد، در حد بخشنامه‌های سیاسی تئزل می‌کند.

سیدآبادی: من فکر می‌کنم که در بحث دانش سیاست یا اخلاق سیاسی که قاعده‌های بازی گروه‌ها و افراد مختلف را می‌سازند، خیلی اختلاف نظر نباشد. اختلاف نظر وقتی پیش می‌آید که می‌رسیم به مصداق‌ها یا به جهت‌گیری‌های سیاسی؛ به خصوص در کشورهایی مثل کشور ما که حکومت در جزئیات زندگی مردم هم دخالت می‌کند. مثلاً می‌آید و حتی تعیین می‌کند که شعر کودک و نوجوان قافیه داشته باشد یا نداشته باشد، خب، مشکل پیش می‌آید و چون دولت موضع سیاسی دارد و احتمالاً در برابر دیگر موضع‌های سیاسی قرار می‌گیرد، این جا مشکل پیش می‌آید. مثلاً در آموزش و پرورش ما می‌گویند که دانش‌آموزان باید سیاسی باشند و منظورشان از سیاسی بودن، این است که از نظام سیاسی موجود حمایت کنند. هم چنین، وقتی از سیاسی بودن دانشجو حمایت می‌کنند، منظورشان این نیست که دانشجویان می‌توانند گرایش‌های مختلف سیاسی

داشته باشند یا آزادی‌های سیاسی به ایشان داده شود. در کشور ما اگر این حق را بدهیم که هر کسی گرایش سیاسی خاص خودش را داشته باشد و در واقع همان دگرپذیری که شما گفتید، مشکل پیش می‌آید. ما یک آموزش رسمی داریم که آموزه‌ها و ایدئولوژی خاصی دارد و آن را ترویج و تبلیغ می‌کند. این جا تناقض‌هایی به وجود می‌آید و بحث برانگیز می‌شود.

محقق: اولاً داشتن یک ایدئولوژی خاص در مقیاس ملی، نه تنها عیب نیست، بلکه یکی از عوامل وحدت و ثبات کشور است. ثانیاً هیچ نظام سیاسی علیه خودش تبلیغ نمی‌کند که ما دومی‌اش باشیم. به خصوص که متکی بر آرای مردم هم باشد. ثالثاً فعالیت سیاسی، لزوماً به معنای حزب بازی و ادای اپوزیسیون درآوردن نیست.

ایرانی: به نظر من، محل اختلاف ما این نیست که موضع و جایگاه سیاسی هر کدام‌مان یا ایدئولوژی سیاسی‌مان چیست. ببینید، مسئله ما ادبیات است. آقای محقق به آموزش و پرورش اشاره کردند. من صددرصد موافقم که هر سیستم اجتماعی، از طریق نهاد آموزش و پرورش، سعی می‌کند انسان‌هایی بسازد که به نوعی با نظام سیاسی هماهنگ باشند. این وظیفه نهاد آموزش و پرورش در همه جای دنیا است و همیشه هم این طور بوده. اما آیا ادبیات هم همین وظیفه را دارد؟ این وظیفه را که بیاید و انسان‌هایی بسازد که مورد پسند طبقه حاکم باشد؟ با نگاهی به تاریخ ادبیات خودمان، پی می‌بریم که ادبیات ما چنین وظیفه‌ای را به گردن نگرفته. ادبیات کشور ما حتی این طور نبوده که مطلوب نظام سیاسی موجود باشد تا چه رسد به این که از طریق آن، اخلاق مطلوب و رفتارهای سیاسی مطلوب خودش را تبلیغ بکند. البته از شیوه‌های آموزشی دیگر برای ساختن انسان مورد علاقه‌اش بهره می‌گیرد. اما ما در مورد ادبیات بحث می‌کنیم، پس باید ببینیم هدف ادبیات چیست؟

بهترین کاری که می‌توانیم انجام بدهیم، این است که مراجعه بکنیم به ادبیات دوران‌های مختلف. ما در همین دوره معاصر خودمان، ادبیات سیاسی داشته‌ایم: ادبیاتی که در خدمت حزب‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف و گاه در خدمت طبقه حاکم بود. باید ببینیم شاعرهایی که برای این ملت مانده‌اند، چه کسانی هستند؟ بدون شک، شاعران شناگوی قدرت‌های سیاسی و آن‌هایی که ارزش‌های مطلوب طبقه حاکم را تبلیغ می‌کردند، نیستند. اگر ما به تاریخ ادبیات هر ملتی نگاه کنیم، می‌بینیم آن‌هایی که مانده‌اند و سرمایه فرهنگی و هنری هر ملت و فرهنگی به حساب می‌آیند، شاعرانی هستند که از جنگ‌های سیاسی زمانه‌شان فراتر رفته‌اند. اصلاً هدف ادبیات، چیز دیگری است. به همین دلیل بود که گفتم و باز می‌گویم، ادبیات خودبسنده است. ادبیات به هیچ چیز دیگری خدمت نمی‌کند، جز خودش. البته ارزش‌های عام ملی را انتقال می‌دهد. فردوسی برای ما عزیز است و هنوز شاهنامه را می‌خوانیم و از آن بهره و لذت می‌بریم یا از حافظ، مولانا و... ولی شاعران شناگو فراموش شده‌اند. اگر هم می‌بینید نامی از آن‌ها در تاریخ ادبیات هست، به واقع زنده نیستند. حتی در همین دوره معاصر، هر هنرمندی که خدمتکار سیاسی گروهی بوده، چه طبقه حاکم و چه گروه‌های مخالف، می‌بینید از هم اکنون مرده است. آن‌ها به جای کسان دیگری که باید وظیفه تبلیغ ارزش‌های طبقه حاکم یا گروه‌های سیاسی را برعهده می‌گرفتند، این کار را می‌کردند. فی‌المثل مطبوعات باید این کارها را می‌کردند. بنده بین آن ادبیاتی که ناب و هنرمندانه‌تر است و ادبیاتی که خلاقیت کمتری در آن است و اهداف سیاسی آشکار دارد، تمایز قایل شدم. می‌خواهم ببینم آن چیست که یک اثر را ناب می‌کند؟ چه چیزی سبب شده که شکسپیر، از یک رویداد و یک شخص تاریخی، یعنی جولوس سزار، اثری این چنین هنرمندانه

بیافریند که هر چه زمان بیشتری می‌گذرد، زنده‌تر می‌شود و معناهای جدیدتری پیدا می‌کند؛ به نظر من، این به عناصر سازنده اثر هنری برمی‌گردد؛ به موضوعش، شخصیت‌سازی‌اش، به شکل و فرم و محتوایش... هنرمند به کمک این عناصر اثری می‌آفریند که در خدمت هیچ گروه سیاسی و اجتماعی خاصی نیست. به بیان دیگر، به جای این که مایه دشمنی و اختلاف و جنگ گروه‌ها شود،



دکتر محمد علی

رنگ گروه، رنگ فرقه و حتی رنگ ملیت‌ها را می‌زداید و به انسان و قلب مشترک انسان می‌رسد و ارزش‌های عالی و عام آن را تصویر می‌کند. این همان رازی است که اثر هنری را ناب می‌کند. بله، چنین اثری از ارزش‌های عام بشری حمایت می‌کند و مانع این می‌شود که انسان‌ها «در جنگ هفتاد و دو ملت» گرفتار آیند. این چنین آثاری انسان را انسان‌تر می‌کنند و این عالی‌ترین آموزشی است که ادبیات می‌تواند بدهد و فقط ادبیات می‌تواند چنین کند. اما اگر ادبیات به سطح روزنامه‌ها تنزل کند، مسئله فرق می‌کند. من البته به روزنامه‌ها احترام می‌گذارم. روزنامه‌ها وظایف خاص خودشان را

دارند و احترام و ارزش‌شان بسته به این است که کار خودشان را بکنند. آن‌ها هم می‌توانند مایه اختلاف باشند و هم وسیله حل اختلاف. روزنامه‌هایی هستند که در زمان خودشان وسیله صلح و تفاهم می‌شوند بین فرقه‌های مختلف و برعکس، روزنامه‌هایی هم هستند که به جنگ و دشمنی و نفرت دامن می‌زنند. ادبیات این طوری نیست. اگر ادبیات خودش را وارد این جنگ و جدل‌ها بکند، تنزل می‌کند.

محقق: چند نکته این جاست که باید روشن شود. یکی این که گاهی در محافل ادبی، از سیاست یا عالم سیاست به نوعی صحبت می‌شود که انگار سیاست یک تابوست و باید تحریم شود. در حالی که گفتیم، همه چیز زندگی چه بخواهیم و چه نخواهیم، آویخته سیاست است. اگر سازنده آن سیاست نباشیم، به ناچار مصرف کننده سیاست دیگران خواهیم شد. پس ما از سیاست و سیاست‌مداران نباید برای بچه‌ها تابو بسازیم؛ همان طور که نباید از آن‌ها بت بتراشیم. دوم این که آموزش سیاسی دادن، جزو وظایف هر شخصی است؛ چه پدر یا مادر باشد و چه معلم و مربی. هم چنین وظیفه حکومت‌هاست که این کار را بکنند و هر نظامی هم طبیعتاً هواداران خودش را تربیت می‌کند و آموزه‌های خودش را رواج می‌دهد. اگر توقع دیگری از حکومت‌ها داشته باشیم و فکر کنیم که آن‌ها امکانات را برای مخالفان‌شان فراهم می‌کنند، دچار روشن‌فکرزدگی شده‌ایم. گاهی شنیده‌ام که می‌گویند روشن‌فکر، همیشه بر خلاف حکومت حرف می‌زند. این از دید من، حرف پرت و نادرستی است. اگر قدرت را به دست بگیرند و به قول رادا کریشنان «حکیمان حاکم شوند»، آیا در عمل و منطق، باز هم می‌پذیرند که دیگران بیابند و برخلاف این‌ها حرف بزنند؟ طبیعی است که نمی‌پذیرند. پس این دعوا یک جا باید تمام شود. بنابراین، چنین نیست که ما دو قطب متضاد داشته

باشیم؛ یکی مردم و دیگری حاکمیت. اگر حاکمیتی برآیند ملت باشد، وظیفه روشن فکر این است که به آن کمک کند. نمی‌گویم که تبلیغات چی آن بشود، اما تا آن جایی که به حقانیت آن اعتقاد دارد، به حکم عقل و منطوق موظف است که حمایت بکند. این که بیاییم گروهی را انتخاب کنیم و بفرستیم بالا و خودمان پایین بایستیم و بر علیه‌شان شعاعر بدسیم، خنده‌دار است. البته در این مرزوبوم، معمولاً چنین بوده. یاد هست که مرحوم مهندس بازرگان، می‌گفت این رویه ملی ماست، جمله‌ای هم از یکی از شعرای بزرگ فلسطینی خواندم که دقیقاً به این نکته پرداخته بود. به نظر من، این از راحت‌طلبی و بی‌مسئولیتی ما سرچشمه می‌گیرد که وظیفه روشن فکر را فقط بنورزدن بدانیم. باید گفت: «گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن». دیکته نانوخته که غلط ندارد. در کنار هر نق زدن، هنر کار کردن هم هست. اگر فی‌المثل، ما برای تربیت فرزندانمان به کتاب‌های آموزشی نیاز داریم، به این دلیل که آموزش ما رسمی است، نمی‌توانیم از مسئولیت تولید کتاب‌های آموزشی مناسبت‌تر، شانه خالی کنیم. اگر کسی این توان را در خودش می‌بیند که کتاب‌های بهتری برای دانش‌آموزان ما تولید کند، اگر نکند، خیانت کرده است. ما نمی‌توانیم خودمان را تافته جدا بافته بدانیم و در امور اجرایی دخالت نکنیم.

ایرانی: شما این‌ها را در جواب حرف‌هایی که من زدم که نمی‌گویید؟

محقق: نه، ولی آیا این واقعیت دارد که دولت، شاعران کودک را موظف کرده که شعرشان با قافیه باشد؟

ایرانی: وزارت ارشاد این کار را می‌کند.

سیدآبادی: در مصوبه هیأت نظارت بر کتاب‌های کودک و نوجوان، قید شده که شعر کودک و نوجوان باید موزون و مقفی باشد.

ایرانی: حتی در مورد تصنیف‌ها هم چنین است.

سیدآبادی: البته این نشان‌دهنده سلیقه بعضی دوستان خودمان است که در مقطعی خاص، در وزارت ارشاد مسئولیت داشتند.

محقق: می‌خواستم همین را عرض کنم که اگر دولت‌ها برای بخش‌های فرهنگی و ادبی تصمیم می‌گیرند، توسط بخشی از جامعه فرهنگی و ادبی، این کار را می‌کنند. به عبارت دیگر، این تصمیم‌ها تصمیم‌های دوستان شاعر و نویسنده و اهل

● ادبیات نمی‌آید اصول اخلاقی را به صراحت بیان یا تبلیغ کند، بلکه می‌آید رفتارهای اخلاقی را در کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌هایشان می‌دهد و از طریق شخصیت‌هایی که انتخاب می‌کند و نشان دادن کنش‌ها و واکنش‌های آنان، در واقع نظر خودش را هم بیان می‌کند.

مطبوعات ماست. این قوانین را خود آقایان نوشته‌اند. ما معمولاً تصویری غیرواقعی از واژه «دولت» داریم که اگر این روشن نشود، در مباحث عمومی بسیار شبهه‌ساز است. مثلاً خود آقای سیدآبادی، مدت‌ها در وزارت ارشاد مسئول کتاب‌های کودک و نوجوان بوده‌اند. اگر به این دلیل، ایشان را دولتی بدانیم و بگوییم چون کارگزار حاکمیت است، هر نظری که ایشان می‌دهد، غلط است و نباید آن‌ها را پذیرفت، آن وقت سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. برعکس، ما باید تلاش کنیم که حضور فرهیختگان و اهل ادب، در حاکمیت‌ها

افزایش پیدا کند و مدیریت‌های فرهنگی ما به دست خود اهالی فرهنگ باشد. البته این اشخاص هم مثل هر انسان دیگری، ممکن است اشتباه کنند و کارهای خطایی از آن‌ها سر بزنند. به هر حال، آن تصمیم هم به وسیلهٔ یک یا چند نفر از شاعرانی مثل آقای سیدآبادی که زمانی در آن جا مسئولیت داشته‌اند، گرفته شده و مسلماً بی‌دلیل هم نبوده است. وگرنه یک آدم غیر فرهنگی، اصلاً شعر نمی‌داند چیست تا بیاورد روی قافیه‌اش بحث کند که باشد یا نباشد! ایرانی: به نظرم کمی از موضوع بحث خارج شدیم. این بحثی که شما در مورد روشن فکر کردید و البته بحث درستی هم هست، می‌تواند موضوع یک میزگرد جداگانه باشد. اشکال این حرف‌ها آن است که بعید نیست جواب حرف‌های من یا دوستان فرض شود. باری، این بحث خوبی است، ولی شاید ربط چندانی به گفت‌وگوی امروز ما نداشته باشد. ما به این جا رسیدیم که انسان‌ها را از سیاست گریزی نیست و بنابراین، نویسندگانی که کودک و نوجوان هم ناچار در آثارشان، موضوع‌ها و مفاهیم سیاسی را مطرح می‌کنند. این چیزی بود که همه‌مان روی آن موافقت کردیم. برای این که موضوع آثار ادبی، انسان است و سیاست هم از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی اجتماعی او به حساب می‌آید. در این صورت، ادبیات چه کار باید بکند تا بهترین و هنری‌ترین بهره را از این موضوع بگیرد؟ سیدآبادی: آقای ایرانی، ببخشید. من فکر می‌کنم از زاویه دیگری اگر نگاه کنیم، این بحث هم می‌تواند بحث ما باشد. چون دخالت دولت در زمینه ادبیات کودک و نوجوان کشورمان آن قدر بارز است که نمی‌توانیم به این بحث‌ها نپردازیم؛ همان نکته‌ای که آقای محقق می‌گویند. باید ببینیم چرا دولت می‌آید و از بین اهل کتاب و فرهنگ، فلان اشخاص خاص را برای تصدی‌گری انتخاب می‌کند و آن‌های دیگر را کنار می‌گذارد. احتمالاً دلیلی دارد که به آن‌ها اعتماد می‌کند و به این‌ها نمی‌کند یا لابد دلیلی دارد

که آدمی مثل من آن جا نمی‌ماند و می‌رود. به هر حال، این که اصلاً آیا درست است که دولت در حوزه‌هایی دخالت بکند یا نکند، این محل سؤال است. این که دولت بیاورد در این حوزه (ادبیات کودک و نوجوان) دخالت بکند، به نظر من ضرورتی ندارد. اتفاقاً یکی از دلایل ناراضی‌مندی مردم، همین گسترده بودن حوزه دخالت دولت است. وقتی دولت در تاکسی‌رانی حضور داشته باشد، امور مثلاً نانوایی‌ها را دست خودش بگیرد و یا کتاب چاپ کند، خوب، اگر ضعف و کاستی و بی‌نظمی در این کارها دیده شود، مردم می‌گذارند به حساب دولت و مدام از آن انتقاد می‌کنند. مثلاً در همین ادبیات کودک، دولت می‌آید و مانع چاپ بعضی کتاب‌ها می‌شود. درست است که هیچ دولتی نمی‌آید برای مخالفتش امکانات تهیه کند، اما بعضی حکومت‌ها هم فضای آزاد و گسترده‌ای فراهم کرده‌اند. این طور نیست که نویسندگانی نتوانند آثارش را چاپ کنند. به هر حال، احساس آزادی وجود دارد. حالا ممکن است نویسندگانی شاعر آن قدر درگیر مسایل اقتصادی باشد که در عمل، این آزادی از او سلب شود. اما این جا در دستگاه ممیزی ارشاد، جلو چاپ کارتان را می‌گیرند و نمی‌گذارند اصلاً به دست سایرین برسانید. به نظر من کتاب کودک، به خصوص خیلی بیشتر از کتاب بزرگسال، با سیاست آغشته است و شاید اگر از واژهٔ ایدئولوژی استفاده نکنیم، بهتر باشد. در واقع، ادبیات کودک ما ایدئولوژی زده است. بخش عمده‌ای از کتاب‌هایی که چاپ می‌شود، حاصل حمایت دولت از آن‌ها و اجازه چاپ ندادن به آثار دیگران است.

محقق: ولی همین به اصطلاح دیگرانی که شما می‌گویید، بیشترین آثارشان را در سال‌های بعد از انقلاب چاپ کرده‌اند.

ایرانی: ببینید، من عرض کردم ادبیات اصولاً حق دارد به تمام جنبه‌های زندگی انسان، زندگی فردی،

اجتماعی، درونی، بیرونی و به مُلک تا ملکوت بپردازد و می‌پردازد. سیاست هم در این جا نقش عمده‌ای دارد. منتهی باید ببینیم چه ملاحظه مهمی وجود دارد برای ورود به سیاست؟ این سؤال ماست. ادبیات نمی‌آید اصول اخلاقی را به صراحت بیان یا تبلیغ کند، بلکه می‌آید رفتارهای اخلاقی را در کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌هایش نشان می‌دهد و از طریق شخصیت‌هایی که انتخاب می‌کند و نشان دادن کنش‌ها و واکنش‌های آنان، در واقع نظر خودش را هم بیان می‌کند. منظورم این است که ادبیات مسایل سیاسی را با صراحت مطرح نمی‌کند. آن را در اعمال آدم‌ها نشان می‌دهد. من باز می‌روم سراغ شکسپیر و نمایشنامه جولیس سزار؛ آن جایی که «بروتوس» به روی جولیس سزار خنجر می‌کشد، جولیس می‌گوید: بروتوس، تو هم؟ خب، این جا شکسپیر روی یک اصل اخلاقی تأکید می‌کند. این جا بحث خیانت در دوستی است. البته، این را مستقیم نمی‌گوید و در عمل آدم‌ها نشان می‌دهد. اصولاً بهترین راه پرداختن به سیاست و موضوعاتی نظیر آن در ادبیات، تصویر کردن آن‌ها در کنش و واکنش شخصیت‌ها و سیر رویدادهاست. به فرض، در داستان‌تان شخصیتی دارید که به دلیل ارتکاب یک خلاف یا اشتباه سیاسی، بلاهایی به سرش می‌آید. در این تجربه، درسی اخلاقی - سیاسی نهفته است که خواننده آن را معمولاً ناگهانه جذب می‌کند و بصیرت می‌آموزد. خود من در کارهایی به این موضوع پرداخته‌ام و خیلی هم بدبختی کشیده‌ام. شما وقتی این گونه اثر می‌آفرینید، البته که وارد بحث سیاسی شده‌اید، اما به شیوه‌ای ادبی و هنری و نه مستقیم و به شیوه اهل آموزش یا اخلاق.

محقق: اصولاً در همه رمان‌های بزرگ ادبی، به فضیلت‌های عظیم انسان پرداخته شده است. مثلاً در بینوایان و یکتور هوگو، شما نمی‌توانید بگویید که رفتار آن کشیش با «ژان والزان» حاوی نکته و

اصلی سیاسی یا اعتقادی نیست.

ایرانی: کاملاً درست است. اصلاً به نظر بنده یکی از عالی‌ترین تفسیرهای ادبی از اخلاقیات مسیحی، در همین صحنه از رمان است.

محقق: متأسفانه، بخش عمده‌ای از روشن‌فکران ما چون به نوعی به اردوگاه سوسیالیستی گرایش داشتند، مانع بومی شدن چنین رویکردهایی در ادبیات ما شدند. حرفشان این بود که مثلاً باید از طبقه کارگر نوشت. در حالی که کشور ما زمینه‌ای روستایی داشت. در نتیجه وجه بد و نادرست نگاه حزبی و سیاسی که پنجاه سال گذشته در ادبیات ما حضور داشت، هرگز نتوانست با بدنه مردم و گذشته پر افتخار آن‌ها پیوند بخورد. اگر من از سووشون نام بردم، دلیلش این است که خانم دانشور، با بومی کردن فضای کارش، راه درستی را انتخاب کرده و با کتاب «حوض سلطون» آقای مخملباف، به نظر من یکی از خواندنی‌های این عرصه است که بدون شعار سیاسی که در بعضی از کارهایش هست، اثری سیاسی می‌آفریند. یعنی بدون شعار دادن و بدون تأکید کردن بر یک نگاه فرقه‌ای و حزبی، از طریق پی‌گیری زندگی یک زن، به یک رویداد بزرگ ملی، یعنی قیام ۱۵ خرداد ۴۲ می‌پردازد و وظیفه‌اش را در قبال مردم مینش به انجام می‌رساند. البته در ابتدای صحبت‌م هم گفتم که این بحث‌ها بیشتر به ادبیات نوجوانان مربوط می‌شود تا ادبیات کودک. مگر این که بخواهیم تعریف‌مان از سیاست را گسترده‌تر کنیم و تمام کنش‌های اجتماعی و ارتباطی کودک را از والدینش گرفته تا هم بازی‌هایش در مهدکودک و هم‌کلاسی‌هایش در مدرسه را هم لحاظ کنیم.

سیدآبادی: وقتی ما از ادبیات سیاسی برای کودکان و نوجوانان صحبت می‌کنیم، این مهم است که ببینیم با چه هدفی نوشته می‌شود و به نیازهای چه کسی پاسخ می‌دهد؟ نیازهای نویسنده، مخاطب یا مثلاً یک حزب یا گروه

سیاسی؟ شما فکر می‌کنید که ادبیات به نیاز چه کسی پاسخ می‌دهد؟ یعنی منافع چه کسی را لحاظ می‌کنم وقتی که من نویسنده، ادبیات سیاسی تولید می‌کنم؟ اگر گاهی به ارزش‌های عام سیاسی که خیلی هم با اخلاق آمیخته است، بپردازیم، یک وجه دارد و این که وارد جهت‌گیری‌ها بشویم، وجه دیگر. به نظر من این جا نقطه شروع بحث است. ممکن است جهت‌گیری سیاسی من نویسنده، با نیازهای مخاطبانم در تضاد باشد. تکلیف چیست؟ محقق: اشتباهی که معمولاً به چشم می‌خورد، این است که عملکردها و سیاست‌گذاری‌های فلان مسئول دولتی را با اصل بحث یکی می‌گیریم. به نظر من، این دو مقوله جداگانه است. در حالت اول، ممکن است شکست‌ها و موفقیت‌هایی به دست آمده باشد. اگر ما بحث را روی اصل قضیه، یعنی طرح مسائل و مباحث سیاسی برای کودکان و ضرورت آن متمرکز کنیم، شاید نتایج بهتری بگیریم. در مورد مسائل اجرایی و عملیاتی اگر بخواهیم ریز بشویم، بحث بسیار دراز دامن می‌شود و آن وقت جمع کردنش کار مشکلی است. مثلاً بعضی از نویسندگان و شاعران و دیگر هنرمندان، می‌گویند دولت نباید در مسایل فرهنگی دخالت کند و گروه دیگری معتقدند که برعکس، دولت باید در زمینه‌های فرهنگی پیش قدم باشد. این حرف‌ها با هم تناقض دارد. دولت می‌آید مردم را آزاد می‌گذارد که بیایند مشارکت کنند و مدارس غیرانتفاعی بزنند. داد همان مردم درمی‌آید که یعنی چه؟ شما آموزش بچه‌های ما را سپرده‌اید دست آدم‌هایی که معلوم نیست کی هستند و از کجا آمده‌اند! و چه جوری معلم پیدا می‌کنند. فقط هم بچه پولدارها را می‌پذیرند... خوب، می‌آیند جمعش کنند، دادمان درمی‌آید که شما مردم را مشارکت نمی‌دهید! به این پارادوکس هم باید جواب داد. بالاخره باید مشخص بشود که از این به بعد دولت حق دارد یا ندارد مثلاً در کار تاکسی‌رانی یا نشر دخالت کند.

ایرانی: بله، این مشکل بزرگی است و البته، برای این که بتوانیم در سازمان تجارت جهانی عضو بشویم، ناچار باید دخالت دولت در حیطه‌های مختلف محدود و حتی‌الامکان کمتر شود. در این مورد بحث زیاد است، ولی می‌ترسم از مسئله خودمان دور بشویم.

سیدآبادی: خوب، پس برویم سراغ یک سؤال دیگر. ببینید، وقتی می‌گوییم ادبیات و آن را خاص می‌کنیم در ادبیات کودک و نوجوان، این کودک و نوجوان برای ما الزاماتی ایجاد می‌کند. همین جور وقتی می‌گوییم ادبیات سیاسی کودک و نوجوان، این محدوده باز هم تنگ‌تر می‌شود. دشواری در این است که اثر، هم واقعاً ادبیات باشد و هم واقعاً سیاسی و از همه مهم‌تر، بتوان آن را در زمره ادبیات کودک و نوجوان گنجانند. چه طور می‌توان بر این دشواری‌ها و این محدودیت‌ها فائق آمد؟

محقق: هر نوع ادبیات، چه کودک و نوجوان و چه بزرگسال، باید بتواند بدون شعار دادن و دفاع از اغراض خاص سیاسی، فضائل انسانی را رشد بدهد. ادبیاتی که بتواند فضائل انسانی را رشد بدهد، فی‌نفسه، هم مذهبی است، هم سیاسی و هم اخلاقی. اگر نویسنده به معنای واقعی خودش یک انسان متعالی و فرهیخته باشد، آدم مهرورزی باشد، عاشق و علاقه‌مند باشد، دوستدار مردم باشد، حق‌پذیر باشد، ادای تکلیف بکند، اگر این‌ها در آثارش متجلی بشود، اثرش هم سیاسی خواهد بود، هم اخلاقی و مذهبی و می‌توان گفت که ماندگار و خواندنی است. البته همه این‌ها به توانایی‌های ادبی اثر بستگی دارد؛ یعنی قدرت نفوذ و تأثیرگذاری بر مخاطب. خیلی‌ها فقط ادای نویسنده سیاسی یا مذهبی را درمی‌آورند و این چیزها اصولاً دغدغه زندگی‌شان نیست و در زندگی و تجارب آن‌ها هیچ نقشی ندارد. این گونه کارها به نظر من سیاست‌بازی است. باور ندارم که ما به عنوان نویسنده یا شاعر، می‌توانیم بنشینیم و



● این که دولت بیاید در این حوزه (ادبیات کودک و نوجوان) دخالت نکند، به نظر من ضرورتی ندارد. اتفاقاً یکی از دلایل ناراضیتی مردم، همین گسترده بودن حوزه دخالت دولت است.

بحث‌های بسیاری شده. آیا همه کس حق دارد برای دیگران چیز بنویسد؟ گاهی کتابی می‌خرید که برای تولیدش کلی کاغذ، فیلم، زینک و... صرف شده، اما وقتی می‌خوانید، با خودتان می‌گویید، واقعاً چرا باید چنین مزخرفاتی چاپ شود! طرف آمده شعر کلاسیک نوشته، ولی نه وزن دارد و نه قافیه یا داستان نوشته، بدون این که اصلاً عناصر داستان را بشناسد. خوب، اگر همه این آثار اجازه نشر داشته باشند، آن وقت مخاطب در انتخاب کتاب، واقعاً با مشکل روبه‌رو می‌شود.

سیدآبادی: به نظر می‌رسد که راه درست این باشد که هر کس واقعاً درباره آن چه به آن اعتقاد

تصمیم بگیریم که کار مذهبی یا سیاسی تولید کنیم. اگر ما مذهبی و یا سیاسی باشیم (به معنای درست کلمه)، خواه ناخواه کاری خواهیم کرد که از وجود ما برمی‌آید: یعنی تبلور اندیشه و احساس ما و مفاهیمی که در درون خود با آن زندگی می‌کنیم و به همین دلیل هم ماندگاری و تأثیر خواهد داشت. وگرنه این که تصمیم بگیریم از فردا سیاسی بنویسیم یا مذهبی ننویسیم، به نظر من خیلی جدی نیست و بیشتر به بازی شبیه است.

سیدآبادی: یعنی خودمان هر چه هستیم، همان را بنویسیم.

محقق: دقیقاً. البته، در این مورد که «خود» چیست،

دارد و در قلمرو تجربه‌هایش می‌گنجد، بنویسد. این آزادی باید باشد. آدم اگر مذهبی باشد، منتشن هم رنگ و بوی مذهبی می‌گیرد. آقای بایرامی، اثری نوشتند که کتاب سال سوئیس شد. این جا هیچ کس نگفت که این کتاب مذهبی است. اصلاً ما متوجه مذهبی بودنش نمی‌شویم؛ چون خودمان این طوری زندگی می‌کنیم. اما در سوئیس گفته بودند که این یک اثر مذهبی است و جهان‌بینی دینی دارد. در حالی که آقای بایرامی نه قصد داشت مذهبی بنویسد و نه فکر می‌کرد که مذهبی نوشته. من فکر می‌کنم که اگر این آزادی را برای دیگران قائل باشیم که کار خودشان را بکنند، مشکل تا حدودی برطرف می‌شود. درست نیست نهاد و مرکزی بیاید و قبل از چاپ، کارها را برای چاپ گزینش کند. مرجع داوری در این موارد، نه یک شخص یا یک گروه خاص و نه حتی دولت است. به نظر من اگر این آزادی داده شود و به این تکرر اعتقاد داشته باشیم و باور کنیم که گرایش‌های سیاسی می‌تواند گوناگون باشد، آن وقت به یک تجربه مشترک می‌رسیم. از سوی دیگر، چون نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان، بزرگسالانند و معمولاً تجربه‌های زیسته‌ای دارند که مخاطبشان ندارد. این امر محدودیت‌هایی برای این نویسندگان ایجاد می‌کند که می‌توان گفت، محدودیت این نوع از ادبیات (ادبیات کودک و نوجوان) است. پس بد نیست در مورد ویژگی‌های این ادبیات نیز بحثی داشته باشیم.

ایرانی: بالاخره بشر، همان قلب مشترک بشریت، آرمان‌هایی دارد که خب بعضی از این‌ها سیاسی است. مثلاً فرض کنید، آیا انسانی پیدا می‌شود که آرمانش «بردگی» باشد؟ آزاد بودن انسان‌ها یک آرمان است. در عصری که ما زندگی می‌کنیم، آرمان‌ها و ارزش‌های ملی داریم و در عین حال، آرمان‌های جهانی. نویسنده‌ای که به این آرمان‌های ملی و جهانی بپردازد، در صورتی که نویسنده خوبی هم باشد، آثارش ماندگار می‌شود. اثر هنری

همان طور که دوستان هم اشاره کردند، در درجه اول باید از روی نیازی درونی تولید شود. نه از روی سفارش. وقتی نویسنده از روی نیاز درونی می‌نویسد هر چه در وجود اوست، در اثرش بازتاب می‌یابد. این را هم باید گفت که اگر اثر ادبی رویکردی جانبدارانه نسبت به ضدارزش‌های بشری داشته باشد، روح خواننده را مکرر می‌کند. چنین اثری خواه ناخواه به ضد خودش مبدل می‌شود و به ضد نویسنده‌اش.

محقق: نه، خیلی هم این طور نیست. فراوانند کتاب‌های بدآموز، غلط و بازاری که سال‌هاست چاپ، خریداری و خوانده می‌شوند.

سیدآبادی: من این طور برداشت کردم از صحبت‌های آقای ایرانی که ادبیات خوب سیاسی (حالا این «خوب» چه قدر گویاست یا نه، بماند)، ادبیاتی است که از درگیری‌های روزمره فراتر برود و به ارزش‌های عام بپردازد. در عین حال، ما نباید از آن ادبیاتی که به ارزش‌های خاص یک گروه سیاسی می‌پردازد یا بدتر از آن، پلیدی‌ها را ترویج می‌کند، نگرانی داشته باشیم یا بخواهیم مانع آن شویم. چون اگر داوران نهایی، خوانندگان هستند، خودشان تشخیص می‌دهند چه آثاری را دور بیندازند و چه کارهایی را بخوانند.

محقق: چرا از دولت می‌خواهید جلوی ورود گوشت‌های آلوده را بگیرید؟ آن‌جا هم بگذارید مردم خودشان تشخیص بدهند. اگر دولت منتخب مردم است، وکیل آن‌هاست و حق قانون‌گذاری را هم در مواردی دارد. اگر هم منتخب مردم نیست که نیست، در هر حال، ما یک سری قراردادهای جمعی داریم که در قانون اساسی آمده. این قراردادها تا زمانی که در اثر یک انقلاب بزرگ و یا فراندوم تغییر نکرده، باید به آن‌ها گردن بگذاریم. مثلاً در قانون اساسی آمده که نباید بین مردم، اختلاف‌های فرقه‌ای و قومی به وجود آورد. رعایت این قرارداد باعث می‌شود که افراد یک ملت، در کنار هم با مهربانی و

صمیمیت زندگی کنند.

ایرانی: ببینید، قانون اساسی زندگی ملی را تنظیم می‌کند، ادبیات که چنین وظیفه‌ای ندارد.

محقق: بله، اما ادبیات را نویسندگان و شاعرانی تولید می‌کنند که جزو همین ملت هستند.

ایرانی: هدف ادبیات چیز دیگری است. خودتان گفتید که ادبیات با روح انسان‌ها و با باورهای انسانی سروکار دارد.

سیدآبادی: این به نظر من به عنوان یکی از نقاط اختلاف بماند؛ چون بحثش بحث فرادبیاتی می‌شود. برگردیم به بحث آخر که بتوانیم جمع کنیم. به نظر شما وضعیت ادبیات سیاسی در کشور ما چگونه است؟ اصلاً ادبیاتی به اسم ادبیات سیاسی در کشورمان داریم؟ اگر داریم، چه ویژگی‌هایی دارد؟ نقاط ضعف و قوتش چیست؟ اصولاً این ادبیات چگونه باید باشد؟

محقق: همان طوری که عرض کردم، بود و نبود ادبیات سیاسی، اصلاً دست ما نیست. نمی‌توانیم بگوییم وجود داشته باشد یا نداشته باشد. سیاست هم مثل اخلاق و بسیاری از چیزهای دیگر، هم در دل ادبیات جا دارد و هم ادبیات بخشی از آن است. صحبت من این بود که ما هم در کشورمان چارچوب‌هایی داریم که قانون اساسی تعیین کرده است. رعایت این چارچوب‌ها به ویژه در ادبیات کودک و نوجوان، ضروری است.

ایرانی: من در تمام عمرم و در طول پانزده دوره کارگاه داستان‌نویسی که داشتم، هیچ وقت راجع به نویسندگان ایرانی قضاوت نکرده‌ام. هرگاه از سوی مطبوعات یا هر نهاد دیگری، چنین سؤالی از بنده شده، از اظهار نظر خودداری کرده‌ام. یکی از دلایلیش این است که حافظه ضعیفی دارم. دیگر این که قضاوت کردن، کاری است واقعاً دشوار. آدم باید برود و تمام آثار یک نویسنده و شاعر را دوباره بخواند تا بتواند نظر بدهد. چون این کار را نکرده‌ام، حتی نمی‌توانم اسم بیاورم. در این که

لااقل در دوره‌ای که من زندگی می‌کنم، ادبیات سیاسی بخش عمده‌ای از ادبیات ما بوده، شکمی ندارم. فقط می‌توانم عرض بکنم که این‌ها وابسته به هر گروهی که بودند، بیشتر ایدئولوژی زده بودند. منظورم این نیست که همه ایدئولوژی‌ها نامطلوب هستند. ایدئولوژی‌های شریف هم داریم. منظورم این است که آن‌ها در آثارشان، از حد دعوای روزمره فراتر نرفته‌اند و نتوانسته‌اند به لایه‌های عمیق این تجربیات برسند. البته آثار ارزشمندی هم بوده؛ مثل همین سووشون که آقای محقق اشاره کردند. لابد کارهای دیگری هم هست.

سیدآبادی: به نظر می‌رسد که ادبیات سیاسی قبل از انقلاب، چهره بارزتری دارد. آن جا گرایش نویسندگان که عموماً «چپ» بودند، آشکارتر است. در آثار نویسندگانه‌های مربوط با گروه‌های مذهبی، سیاست کمی با دین آغشته است و انسان نمی‌تواند تشخیص بدهد که این ادبیات سیاسی است یا مذهبی...

محقق: آیا اصلاً می‌شود این‌ها را این‌طور مرزبندی کرد؟ یعنی می‌توان گفت که این اثر چون ادبیات دینی است، سیاسی نیست یا اگر سیاسی است، دینی نیست؟

سیدآبادی: می‌خواهم بگویم که ارزش‌ها و مطالبات سیاسی‌شان را هم در پرتو تعالیم دینی، زندگی‌نامه‌ها و نظایر آن منعکس می‌کردند. به نظر من، ادبیات بعد از انقلاب، دینی - سیاسی است. در ضمن، دخالت دولت نیز از ویژگی‌های این نوع ادبیات است. به هر حال، چنین ادبیاتی وجود دارد. از کارهای قبل از انقلاب، می‌توانم به آثار صمد بهرنگی اشاره کنم.

محقق: من در آثار ادبی صمد، انصافاً کار سیاسی به معنایی که شما می‌گویید، نمی‌بینم. یک جور اعتراض اجتماعی و نوعی اظهار علاقه به طبقات فرودست است.

ایرانی: این‌ها همان آرمان چپ است دیگر.

محقق: نه، آرمان چپ نیست. آرمان همه انسان‌های شریف است.

سیدآبادی: ماهی سیاه کوچولو، مشخصاً نشانه‌هایی دارد که...

ایرانی: خود ماهی سیاه کوچولو نماد یک چریک است.

سیدآبادی: مرام خاصی را ترویج می‌کند. به طور مشخص‌تر، مثلاً کارهای علی‌اشرف درویشیان و قاضی ربیحاوی است.

محقق: در مورد ماهی سیاه کوچولو، جدای از ضعف‌های تکنیکی قصه، باید بگویم که چون شما

یک گروه خاص چپ را در ذهن دارید، به چنین نتیجه‌ای می‌رسید.

سیدآبادی: نه، وجوه تمایزی بوده. علاوه بر دلیلی که شما می‌گویید، یک دلیل دیگر هم هست.

بعد از انقلاب، گرایش‌های رقیب، چندان امکان بروز نداشتند. حال یا ممیزی اجازه نمی‌داده و یا اصلاً

شرایط عمومی جامعه ایجاب نمی‌کرده. در هر حال، این بحث می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای بررسی

بیشتر در این زمینه. از حضور شما عزیزان در این بحث تشکر می‌کنم. خسته نباشید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی